



نامه مارکس به آرنولد روگه

کرویزناخ ، سپتامبر ۱۸۴۳

ترجمه : مهرداد نیک بین

خوشحالم که تصمیمت را گرفته ای و از نگاه به گذشته دست برداشته ای و افکارت را به [انجام] امری مهم متوجه کرده ای [۱]. و نیز - به پاریس [درود میفرستم]، به دانشگاه کهن فلسفه - و شاید پیشگویی بی جهت نباشد [اگر بگویم] پایتخت نوین جهان نو! آنچه که ضروری است که رخ بدهد. من هیچ شکی ندارم که این امر ممکن است که بر تمامی موانع فائق شویم، امری که من هرگز در تصدیق اهمیت و دشواری آن تصور نکرده ام.

اما خواه این امر خطیر بوجود درآید یا نه، در هر حال من در پایان این ماه در پاریس خواهم بود [۲]، چراکه جو اینجا آدم را به یک سرف [دهقان وابسته به زمین در قرون وسطی] تبدیل میکند و در آلمان، من هیچگونه ظرفیتی برای فعالیت آزاد مشاهده نمیکنم.

در آلمان همه چیز به زور سرکوب شده است؛ یک هرج و مرج واقعی ذهن، سلطنت حماقت محض بر آنجا مستولی است و زورخ هم از دستورات برلین اطاعت میکند. بنابراین، این امر بطور فزاینده ای آشکار میشود که باید یک محل تجدید قوای (rallying point) جدید برای اندیشیدن حقیقی و مغزهای مستقل جستجو شود. من متقاعد شده ام که طرح ما به یک نیاز حقیقی پاسخ میگوید و بالاتر از همه چیز این برای نیازهای واقعی امکانپذیر است که در واقعیت متحقق شوند. بنابراین من درباره [تحقق] این کار مهم، اگر بطور جدی برعهده گرفته شود، هیچ شکی ندارم.

مشکلات درونی اغلب بزرگتر از موانع خارجی به نظر می آیند. زیرا اگرچه هیچ تردیدی درباره پرسش "از کجا" وجود ندارد، همه سردرگمی ها در زمینه پرسش "به کجا" غلبه می یابند. نه فقط یک وضعیت هرج و مرج کلی در میان اصلاحگرایان آغاز شده است بلکه هرکسی مجبور خواهد بود به خود بقبولاند که هیچ ایده دقیقی درباره اینکه آینده چگونه خواهد بود، ندارد. عبارت دیگر، این دقیقا مزیت گرایش جدید است که ما بصورتی جزئی آینده را پیش بینی نمیکنیم بلکه تنها میخواهیم جهان نوین را از درون نقد جهان کهنه بیابیم. تاکنون فلاسفه راه حل کلیه معماها را لم داده در پشت میزهای تحریرشان داشته اند

آرائه میداده اند [و جهان کودن و عوامانه تنها باید دهانش را باز میکرد تا کبوتر بریان دانش مطلق به درون آن پرواز کند . اکنون ، فلسفه اینجهانی (mundane) گردیده است و قابل توجه ترین اثبات این امر این است که آگاهی فلسفی ، خودش به درون زحمت مبارزه کشیده شده است ، نه تنها از لحاظ ظاهری بلکه از درون . اما اگر ساختن آینده و معین کردن همه چیز برای همه زمانها امر ما نیست ، این امر کاملا واضح است که ما در زمان حاضر باید چه چیزی را انجام دهیم : من به نقد بی باکانه هر آنچه که موجود [مستقر] است اشاره دارم ؛ بی باکانه هم از لحاظ بیم نداشتن از نتایجی که به آن باز میگردد و هم از جهت اینکه حتی اندکی هم از ستیز با قدرتهای موجود هراسان نباشد .

بنابراین من از افراشتن هیچگونه پرچم جزمی حمایت نمیکنم . برعکس ، ما باید تلاش کنیم تا کمک کنیم دگماتیستها گزاره ها و پیشنهادهایشان را برای خودشان روشن سازند . بدینسان ، کمونیسم [فی الحال رایج] ، بطور اخص یک انتزاع جزمی است ؛ در این ارتباط ، بهر حال من در اندیشه کمونیسم های خیالی و ممکن (possible) نیستم ، به جز کمونیسم واقعا موجود ، آنطور که توسط کابه ، دزومی ، وایتلینگ و غیره آموزش داده شده است . این کمونیسم [در درون] خودش فقط بیان ویژه ای از اصول اومانیستی است ، بیانی که هنوز به آنتی تزش آلوده است - سیستم مالکیت خصوصی . بنابراین امحای مالکیت خصوصی و کمونیسم [فی الحال نظریه پردازی شده] ، به هیچ وجه یکسان نیستند ، و این امر تصادفی نیست ولی اجتناب ناپذیر است که کمونیسم دیگر دکتترین های سوسیالیستی - نظیر فوریه ، پرودون و غیره - را برخاسته برای مقابله با خودش دیده است ، چرا که خودش تنها یک دریافت ویژه و یک جنبه از اصول سوسیالیستی است .

و تمامی اصول سوسیالیستی در دگرگونی اش ، یک جنبه دارد که تنها به واقعیت انسان حقیقی معطوف است ، ولی ما باید به جنبه دیگر بیشتر توجه کنیم ، به هستی فکری (نظری) بشر ، و بنابراین به بوجود آوردن مذهب ، علم و غیره ، [یعنی] ابژه نقد ما . علاوه براین ما قصد داریم بر معاصرانمان اثر بگذاریم ، بویژه معاصران آلمانی مان . مسئله در اینجا پدید می آید : باید به چه کاری دست بزنیم ؟ در اینجا دو واقعیت وجود دارد که انکارناپذیر است ؛ در درجه اول مذهب و بعد از آن سیاست ، موضوعاتی هستند که توجه اصلی آلمان کنونی را شکل میدهند ما باید اینها را ، در هر شکلی که وجود دارند بگیریم و با آنها با یک سری سیستمهای حاضر و آماده ، مانند سفر به ایکاریا [کتاب معروف اتین کابه] مقابله نکنیم .

خرد همیشه وجود داشته است ، اما نه همیشه به شکلی معقول . بنابراین نقد میتواند از هر شکلی از آگاهی نظری و عملی عزیمت کند و نیز از اشکال ویژه تکامل واقعیت موجود به واقعیت راستین (true reality) بمتابه وظیفه و هدف نهایی اش . تا آنجا که به زندگی واقعی مربوط میشود ، این امر بطور دقیق یک دولت سیاسی (political state) است - در تمامی اشکال مدرن اش - که حتی در جائی که آگاهانه رنگ مطالبات سوسیالیستی را بخود نگرفته است ، خواسته های خرد را دربردارد . اما دولت سیاسی در آنجا متوقف نمی ماند . همه جا می پندارد که که خرد متحقق گردیده است ، ولی بطوردقیق بدین دلیل که در همه جا گرفتار تضاد میان کارکرد آرمانی و پیش نیازهای واقعی اش میشود .

بنابراین ، از [درون] این نزاع دولت سیاسی با خودش ، همه جا این امر امکانپذیر است تا حقیقت اجتماعی (social truth) را گسترش داد . به همان صورتی که مذهب ، شکل ثبت شده مبارزات نظری بشر است ، دولت سیاسی شکل ثبت شده مبارزات عملی اوست . بدینسان ، دولت سیاسی مطابق محدودیتهای فرم اش (بمتابه شکل ویژه ای از دولت) تمامی مبارزات اجتماعی ، نیازها و حقایق را بیان میکند ، بنابراین اینکه

ابژه نقد را یک مسئله سیاسی کاملاً ویژگی یافته قرار دهیم - مانند تفاوت میان یک سیستم مبتنی بر دسته بندی اجتماعی [براساس ملک و دارائی] و سیستمی مبتنی بر نمایندگی - به هیچ وجه مادون سطح اصول نیست. و برای این مسئله تنها باید به شیوه ای سیاسی تفاوت بین حکومت انسان و حکومت مالکیت خصوصی را بیان کرد. بنابراین، نقد نه فقط میتواند بلکه باید با این مسائل سیاسی سروکار داشته باشد (که براساس نظرات سوسیالیستهای افراطی، هیچکدام شایسته توجه نیستند). در تحلیل برتری سیستم نمایندگی بر سیستم مبتنی بر دسته بندی اجتماعی (social-estate system)، نقد به شیوه ای عملی علاقه یک حزب بزرگ را بدست می آورد. با ترقی دادن سیستم نمایندگی از شکل سیاسی اش به شکلی جهانشمول و با بیرون آوردن اهمیتی که در زیر این سیستم قرار دارد، نقد در همان زمان این حزب را وادار میکند که فراتر از محدوده هایش برود، چرا که پیروزی آن در همان حال شکست آن است. بنابراین، هیچ چیز ما را از نقد سیاست، مشارکت در سیاست و مبارزات واقعی، نقطه شروع نقد ما، و از هویت یابی نقد ما بوسیله آنها، باز نخواهد داشت. در این مورد، ما با جهان به شیوه ای مکتبی و با یک مرام اخلاقی نو مقابله نمی کنیم: حقیقت اینجاست، در برابر آن زانو بزنید! ما اصول نوینی را برای جهان، خارج از اصول خودش ایجاد میکنیم. ما به جهان نمیگوئیم: مبارزات را متوقف کن، آنها ابلهانه اند؛ ما به تو شعار درست مبارزه را میدهیم. ما فقط به جهان نشان میدهیم که برای چه چیزی واقعا در حال مبارزه است، و آگاهی چیزی است که آن ناگزیر از بدست آوردن اش است حتی اگر نخواهد.

اصلاح آگاهی، تنها آگاه ساختن جهان از آگاهی مختص به خودش را شامل میشود؛ بیدار کردن آن از رویاهائی که در باره خود می پرورد، توضیح معنای اعمالش. تمامی هدف ما تنها میتواند - همانطور که موضوع نقد فوئرباخ از مذهب است - دادن صورتی به مسائل مذهبی و فلسفی، متناظر با انسانی باشد که از خودش آگاهی یافته است.

بنابراین، شعار ما باد این باشد: اصلاح آگاهی نه بواسطه جزمیات، بلکه با تحلیل آگاهی رازورانه (mystical consciousness) که برای خودش غیرقابل درک است خواه این آگاهی خود را در شکلی مذهبی نشان دهد خواه سیاسی. سپس این امر آشکار خواهد شد که جهان برای مدتی طولانی خیال تصاحب چیزی را در سر می پرورانده است که تنها می بایست برای تصاحب آن در واقعیت، آگاهی پیدا کند، این امر آشکار خواهد شد که مسئله بر سر ترسیم خطی تقسیم کننده میان گذشته و آینده نیست بلکه بر سر تحقق بخشیدن تفکرات گذشته است. و در آخر این امر آشکار میشود که نوع بشر وظیفه نوینی را آغاز نمیکند، بلکه آگاهانه وظیفه گذشته اش را به اجرا در می آورد.

بنابراین، بطور خلاصه، ما میتوانیم گرایش نشریه مان را این چنین فرمول بندی کنیم: خودتوضیح گری (self-clarification) (فلسفه انتقادی) که بوسیله مبارزات و امیال و خواسته های زمان کنونی اش تقویت شده است. این یک تکلیف برای جهان و برای ماست. این امر تنها میتواند کار نیروهای متحد شده باشد. این موضوع یک اعتراف است و نه بیشتر. برای تامین آموزش گناهایش، بشر تنها باید به آنها اعلام کند که بطور واقعی چه هستند.

توضیح : عبارات داخل کروشه افزوده مترجم فارسی است .

پانویسهای ویراستار انگلیسی :

[۱] در نامه ای به مارکس در آگوست ۱۸۴۳ (منتشر شده در *Deutsch-Französische Jahrbücher*) روگه مارکس را از تصمیم نهائی اش برای انتشار نشریه ای در پاریس مطلع کرد . قبل از آن توافقی روی این نکته وجود نداشت ، علاوه بر پاریس ، مکانهای دیگری [برای انتشار نشریه] مثل سوئیس و استراسبورگ پیشنهاد شده بود .

[۲] عزیمت مارکس به پاریس به تاخیر افتاد ، مارکس در اواخر اکتبر ۱۸۴۳ همراه با جنی به پاریس وارد شد .

